



مؤسسه اشراق و عرفان

شماره ثبت: ۳۱۴۴

فهرست

۲.....	معوّنة الظالمين
۲.....	ادله روايی بحث.....
۲.....	روایت یازدهم.....
۲.....	بررسی دلالت روایت.....
۳.....	روایت دوازدهم.....
۳.....	بررسی دلالت روایت.....
۴.....	روایت سیزدهم.....
۵.....	روایت چهاردهم.....
۶.....	بررسی دلالت روایت.....
۶.....	روایت پانزدهم.....
۷.....	روایت شانزدهم.....
۷.....	روایت هفدهم.....
۸.....	بررسی دلالت روایت.....



بسم الله الرحمن الرحيم

معونة الظالمين

ادله روایی بحث

روایت یازدهم

«وَفِي عَقَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ أَعْوَانُ الظَّالِمَةِ وَمَنْ لَاقَ لَهُمْ دَوَاءً أَوْ رِبْطَ كَيْسَاءٍ أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ»^۱ این روایت از نظر سند معتبر است چون تنها سکونی محل بحث است که او هم توثیق دارد.

بررسی دلالت روایت

از نظر دلالت چند نکته در این روایت هست. یک نکته این است که در این روایت اعوان الظلمه آمده است و بعد مصادیقی برای آن ذکر شده است و این نشان دهنده این است که اعوان الظلمه اختصاص ندارد به آنهایی که کارشان خدمت به سلطان است و صفت ملکه‌ای استمراری نیست بلکه مطلق است و شامل کسی که اتفاقاً در جایی که کمکی به آنها می‌کند می‌شود، بر خلاف تصور اولیه که وقتی گفته می‌شود اعوان الظلمه، فوری به ذهن می‌آید که منظور کسی است که به نحوی منتسب به دربار است. در این روایت و چند روایت دیگر ملاحظه کردید که اعوان الظلمه را حضرت می‌فرماید و مصادیق آن کارهای خیلی عادی است که ممکن است یک بار کسی انجام دهد و به او هم اعوان الظلمه گفته می‌شود. می‌فرماید أَيْنَ أَعْوَانُ الظَّالِمَةِ وَمَنْ لَاقَ لَهُمْ دَوَاءً أَوْ رِبْطَ كَيْسَاءٍ أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ. مرکبی را برایشان تنظیم می‌کند سر کیسه ای را ببندد و ... همه مصادیق آن است. پس اعوان الظلمه معنای عام و مطلق دارد که هر اقدامی که کمک باشد را شامل می‌شود، یعنی اعوان الظلمه معنای وصفی استمراری ندارد.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۸۱



نکته دیگر این است که این حدیث از آن احادیثی به شمار می‌آید که اطلاق دارد، به لحاظ اینکه دوات یا قلم را آماده می‌کند یا کیسه‌ای را می‌دوزد مطلق است و اختصاص ندارد به جایی که همان الآن در ظلم به کار می‌رود. ممکن است ظلمی هم نباشد و کارهای عادی و معمولی باشد ظهور روایت در این است که اطلاق دارد. البته گفته‌اند که منظور کارهایی است که در مسیر ظلم و ستمشان است. ممکن هم هست که بگوییم مطلق است و شمول دارد. نکته سوم این است که این روایت هم از روایاتی است که دلالت بر حرمت می‌کند، برای اینکه می‌گوید فَاَحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ. می‌گوید اعوان الظلمه را با ظالمان و ستمکاران محصور کنید، همان گناه را برای این‌ها بیان می‌کند و دال بر حرمت می‌شود.

در روایت دوازدهم و سیزدهم نیز همین سند عقاب الأعمال است. روایت یازده و دوازده و سیزده سندی دارد که در عقاب الأعمال است و گفتیم بعید نیست که سند درست باشد.

روایت دوازدهم

روایت دوازدهم این است و با همین سند دارد که «وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا اقْتَرَبَ عَبْدٌ مِنْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ إِلَّا تَبَاعَدَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا كَثُرَ مَالُهُ إِلَّا اشْتَدَّ حِسَابُهُ وَ لَا كَثُرَ تَبَعُهُ إِلَّا كَثُرَتْ شَيَاطِينُهُ»^۲. اگر کسی نزدیک به سلطان جائر شد، نزدیک نمی‌شود مگر اینکه از خدا دور شود و مالش بیشتر نمی‌شود مگر اینکه حسابش بیشتر می‌شود و اتباعش بیشتر نمی‌شود مگر اینکه شیاطینش بیشتر می‌شوند. جمله اولش نزدیک شدن به سلطان جائر است که می‌گوید موجب بُعد من الله می‌شود. سند این روایت هم همان سند قبلی است.

بررسی دلالت روایت

از نظر دلالت، موضوع، نزدیک شدن به سلطان جائر است. این نزدیک شدن همان نزدیک شدنی است که با میل و رغبت باشد. نزدیک شدن به دربار سلطان جائر با عنوان عون. همان دو احتمالی که در بعضی روایات قبلی می‌گفتیم اینجا هم هست. ممکن است بگوییم من وجه است، ممکن است بگوییم مطلق است. اگر بگوییم نزدیک شدن من وجه است و گاهی موجب عون هست و گاهی موجب عون نیست، اگر بگوییم این را هم شامل می‌شود، در این صورت اقتراب اعم می‌شود از نزدیک شدنی که موجب تقویت او نمی‌شود و نزدیک شدنی که موجب تقویت او می‌شود، آن

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۸۱



وقت این با عون و کمک کردن به او من وجه می‌شود. یک نزدیک شدن به دربار وجود دارد که هم اقتراب به اوست و هم عون است و هر یک از اقتراب و عون هم یک ماده افتراق دارند و من وجه می‌شوند. اگر بگوییم من وجه است دیگر ربطی به عون ندارد.

اگر هم بگوییم نزدیک شدنی است که در واقع کفه او را سنگین می‌کند و نوعی عون در آن است و بگوییم فقط منظور از اقتراب این است، این قسمی از عون می‌شود، باز اخص از مدعا است، بنا بر اینکه اقتراب معنای مطلق داشته باشد و من وجه باشد از عون عنوان جدا می‌شود و ربطی به عون ندارد، اگر هم اقتراب همراه با ویژگی تقویت شوکت ظالم و جائز باشد، این اخص از مدعا می‌شود و قسمی از عون را منع می‌کند. مگر اینکه کسی بگوید در احتمال دوم الغاء خصوصیت می‌کنیم، اینکه گفته می‌شود اقتراب اشکال دارد سایر کمک‌ها هم اشکال دارد. منتهی گفتیم که الغاء خصوصیت چندان وجهی ندارد. البته ظاهر همان احتمال اول است. اقتراب مطلق است، نزدیک می‌شود به سلطان چه تقویت او باشد و چه تقویت او نباشد و گفته می‌شود همین اقتراب موجب دور شدن از خداوند است و لذا ربطی به عون ندارد و ظاهر هم شمول آن هست.

نکته دیگر هم در دلالت بر حرمت است. در آن هم دو احتمال هست. ممکن است بگوییم بُعد من الله، ظهور در حرمت دارد و ممکن هم هست گفته شود بُعد من الله، در کراهت هم به کار می‌رود. دور شدن از خدا همیشه ملازم معصیت نیست، گاهی کارهای دیگر هم هست که خلاف احتیاط است و موجب بُعد من الله می‌شود و کاربرد بُعد من الله در غیر معاصی، هم در اخبار و احادیث وجود دارد، لذا در این جهت هم یک تردیدی وجود دارد.

ابتدا به ذهن می‌آید که تباعد من الله علی الاطلاق یعنی معصیت است، در عین حال یک تردید در این داریم. البته وقتی این روایت را با سایر روایات ببینیم ظهورش در معصیت قوی می‌شود، اما به قرینه سایر روایات است و خودش به تنهایی دلالت قوی بر حرمت ندارد، خیلی هم مهم نیست، چون روایات در باب زیاد است.

روایت سیزدهم

روایت سیزدهم همین سند است و سند آن فرقی ندارد. روایت هم این است که «وَبِالْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِيَّاكُمْ وَ أَبْوَابَ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيَهَا فَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنْ أَبْوَابِ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيهَا أَبْعَدُكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ آثَرَ



السُّلْطَانُ عَلَى اللَّهِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الْوَرَعَ وَجَعَلَهُ حَيْرَانًا [حَيْرَانٌ]^۳. کسی که رضای حاکم جائز را بر خداوند مقدم بدارد خداوند تقوی را از او می‌گیرد و متحیرش می‌کند. اینجا هم الکلام الکلام، مثل همان روایت قبل است.

روایت چهاردهم

«وَبِإِسْنَادِهِ السَّابِقِ فِي عِيَادَةِ الْمَرِيضِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَنْ تَوَلَّى خُصُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَهُ عَلَيْهَا نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْبُشْرَى بِلَعْنِهِ وَنَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَمَنْ خَفَّ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ فِي حَاجَةٍ كَانَ قَرِينَهُ فِي النَّارِ - وَمَنْ دَلَّ سُلْطَانًا عَلَى الْجَوْرِ قُرْنٍ مَعَ هَامَانَ - وَكَانَ هُوَ وَالسُّلْطَانُ مِنْ أَشَدِّ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا وَمَنْ عَظَّمَ صَاحِبَ دُنْيَا وَ أَحَبَّهُ لَطَمَعَ دُنْيَاهُ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَانَ فِي دَرَجَتِهِ مَعَ قَارُونَ - فِي التَّابُوتِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ - وَمَنْ عَلَّقَ سَوْطًا بَيْنَ يَدَيِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جَعَلَهَا اللَّهُ حَيَةً طَوَّلَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ ذِرَاعٍ فَيَسْلُطُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ - خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا وَمَنْ سَعَى بِأَخِيهِ إِلَى سُلْطَانٍ وَلَمْ يَنْلَهُ مِنْهُ سُوءٌ وَلَا مَكْرُوهٌ أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ وَإِنْ وَصَلَ مِنْهُ إِلَيْهِ سُوءٌ أَوْ مَكْرُوهٌ أَوْ أَذَى جَعَلَهُ اللَّهُ فِي طَبَقَةٍ مَعَ هَامَانَ فِي جَهَنَّمَ».

این روایت از عقاب الأعمال نقل شده است و سندی دارد که در آنجا آمده است و من مراجعه نکردم و فکر می‌کنم این سند مشکل داشت. این طور که از قدیم به ذهنم می‌آید این روایت مفصلی است که مَنْ تَوَلَّى خُصُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَهُ عَلَيْهَا نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْبُشْرَى بِلَعْنِهِ وَنَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. جمله اول روایت چند نکته در ارتباط با ظلم دارد. تَوَلَّى خُصُومَةَ ظَالِمٍ، مثل وکیل شدن که امروز وجود دارد یا دعوایی را دنبال کند یا أَعَانَهُ عَلَيْهَا یا به او به در دعوا کمک کند تا حرفش به کرسی بنشیند، این شخص نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْبُشْرَى بِلَعْنِهِ وَنَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. در ادامه عناوین دیگر هم دارد، وَمَنْ خَفَّ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ فِي حَاجَةٍ كَانَ قَرِينَهُ فِي النَّارِ. کسی که تواضع برای سلطان جائز کند، وَمَنْ دَلَّ سُلْطَانًا عَلَى الْجَوْرِ، کسی که راهنمایی کند حاکمی را بر ظلم و ستم قُرْنٍ مَعَ هَامَانَ، وَمَنْ عَظَّمَ صَاحِبَ دُنْيَا وَ أَحَبَّهُ لَطَمَعَ دُنْيَاهُ، کسی که تعظیم کند برای سلطان سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ، تا آخر روایت. این روایت از نظر سند این طور که از قدیم به ذهنم می‌آید ضعیفی دارد.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۸۱



بررسی دلالت روایت

از نظر دلالت در این روایت چند فراز آمده است که خیلی خوب با بحث ما ربط دارد. یکی *مَنْ تَوَلَّى خُصُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَهُ عَلَيْهَا* است که کمک به ظالم می‌کند در یک خصومتی که آن خصومت در ظلم است. این به نوعی مصداقی از اعانه آمده است. فراز اول به عنوان مصداقی از اعانه ظالم در ظلمش آمده است که اعانه مطلق و اعانه در ظلمش است. یک فرازش تواضع برای سلطان جائز است که ربطی به بحث ما ندارد. فراز سومش باز عون است منتهی عون نرم افزاری، *وَمَنْ دَلَّ سُلْطَانًا عَلَى الْجَوْرِ*. ویژگی این روایت که با بقیه متفاوت است این است که یک مصداقی از عون در ابتدا آمده است که در یک دعوایی به او کمک کند، مصداق دومی که در روایت آمده است مصداق کار نرم افزاری است، راهنمایی به ظلم می‌کند، هدایتش می‌کند، فنون ظلم را به او یاد می‌دهد، مهارتش را به او یاد می‌دهد. راه را به او نشان می‌دهد. در فراز چهارم تعظیم دارد که آن هم به بحث ما ربطی ندارد. در فراز پنجم سومین مصداق ظلم است که کمک سخت افزاری است *كَلِمَانُ عَلَقَ سَوْطًا بَيْنَ يَدَيِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ*. هر سه مورد اینجا، یکی اینکه در دعوایی به او کمک کند، دوم اینکه به او راهنمایی کند و سوم اینکه *مَنْ عَلَقَ سَوْطًا بَيْنَ يَدَيِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ*، شلاقی برای او بیاویزد و آماده کند، هر سه این‌ها سه مصداق از عون است.

البته اینجا عون در معصیت است، عون در ظلم است و مطلق عون نیست. بنابراین سه مصداق از مصادیق عون می‌آید و با توجه به این سه مصداق معلوم است که الغاء خصوصیت می‌شود و مطلق عون را می‌گویید، منتهی عون در ظلم را می‌گویید نه فراتر از آن. دلالت آن بر حرمت هم خیلی واضح است، وعده‌های عذاب خیلی مؤکدی دارد.

روایت پانزدهم

روایت پانزدهم سند ندارد و در مجموعه ورام در تنبیه الخواطر ورام بن ابی فراس است. مقطوعه است و سندی ندارد. «وَرَامُ بْنُ أَبِي فَرَّاسٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ: قَالَ عَمْرُو بْنُ مَرْثَدٍ إِلَى ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ^۴». دو احتمال دارد. می‌رود پیش یک ظالم تا *مَنْ مَشَى إِلَى ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ*، کمک کند. موضوع همان اعانه است. اما نکته این است که در اعانه یک نوع ابهامی هست، پیش ظالم می‌رود تا او ظالم را کمک کند یا پیش ظالم می‌رود تا از ظالم کمک بگیرد. ابتدا همان احتمال اول به ذهن می‌آید که پیش ظالم می‌رود تا کمکی به او ارائه دهد. شاید ابتدا این به

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۸۲



ذهن بیايد ولی در حقیقت اگر دقت شود احتمال دوم هم چیز مستبعدی نیست، پیش ظالم می‌رود تا کمکی بگیرد و لذا بین اینکه در یعینه ضمیر فاعل ماشی الی الظالم است یا ضمیر فاعل ظالم است که معنا کاملاً به عکس می‌شود، بین این دو تردد است و خیلی نمی‌شود به آن پیدا کرد. البته ظهور این روایت در حرمت هست. البته اگر یستعینه بود، ظهور بیشتری در احتمال دوم داشت و به خاطر همین ظهور، احتمال اول در اینجا قوی‌تر است، ولی به هر حال ظهور ساز نیست.

روایت شانزدهم

روایت شانزدهم باز همین شکل از مجموعه تنبیه الخواطر ورام بن ابی فراس آمده است که کتاب اخلاقی است ولی سند دارد. اینجا همان مضمونی را دارد که چند روایت دیگر هم داشت. «قَالَ وَقَالَ ع إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادُ أَيْنَ الظَّلْمَةُ وَأَعْوَانُ الظَّلْمَةِ وَأَشْبَاهُ الظَّلْمَةِ حَتَّى مَنْ بَرَى لَهُمْ قَلَمًا وَلَقَّ لَهُمْ دَوَاةً قَالَ فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يُرْمَى بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ»^۵. این مضمون در روایت قبل هم بود و به خوبی دلالت بر حرمت می‌کند. البته این روایت به نحوی حتی شاید اطلاق هم داشته باشد و کمکی را که در حرام و معصیت هم نباشد شامل شود.

روایت هفدهم

روایت هفدهم همان قصه مشهور صفوان جمال است که محمد بن عبد العزیز در کتاب الرجال کشی نقل کرده است. «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ فَقَالَ لِي يَا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَيْءٍ قَالَ إِكْرَاؤُكَ جِمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي هَارُونَ - قُلْتُ وَاللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشْراً وَلَا بَطْراً وَلَا لِلصَّيْدِ وَلَا لِلْهَوَىٰ وَلَكِنِّي أَكْرَيْتُهُ لِهَذَا الطَّرِيقِ يَعْنِي طَرِيقَ مَكَّةَ - وَلَا أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي وَلَكِنِّي أَبْعَثُ مَعَهُ غُلَامَانِي فَقَالَ لِي يَا صَفْوَانُ أَيْقَعْ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لِي أَوْ تَحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاؤُكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ مَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارَ - قَالَ صَفْوَانُ فَذَهَبْتُ فَبِعْتُ جِمَالِي عَنْ آخِرِهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ فَدَعَانِي فَقَالَ لِي يَا صَفْوَانُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ بَعْتَ جِمَالَكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَلِمَ قُلْتُ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَإِنَّ

^۵ - وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص: ۱۸۲



الْعُلَمَانُ لَا يَقُونُ بِالْأَعْمَالِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَنْ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - قُلْتُ مَا لِي وَلِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - فَقَالَ دَعْ هَذَا عَنْكَ فَوَ اللَّهُ لَوْ لَا حُسْنُ صُحْبَتِكَ لَقَتَلْتُكَ^۶.

می‌گوید بر امام کاظم (علیه السلام) وارد شدم، فَقَالَ لِي يَا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً. همه کارهای تو خوب است غیر از یک کارت که پسندیده نیست، می‌پرسد آن چیست، می‌فرمایند اینکه شترهایت را به هارون کرایه دادی. او شتر داشت و کارش هم این بود و شتر به دیگران کرایه می‌داد. می‌گوید من کرایه دادم ولی کرایه من در یک کار عبث و لَهو و لعب و این طور نیست، بلکه شتر دادم که خودش و درباریانش به مکّه بروند، در یک امر حلال و بلکه راجح و احیاناً واجب بوده است. به حضرت می‌فرماید، خودم هم نمی‌روم و می‌خواهد بگوید من این دقت‌ها را کرده‌ام، می‌گوید اولاً این شترها را برای هر کاری به آن‌ها نمی‌دهم، برای کار رفتن به مکّه داده‌ام، ثانیاً خودم هم نمی‌روم که برداشت شود که صفوان که از اصحاب امام است با آن‌ها است.

حضرت می‌فرماید ای صفوان آیا وقتی تو کرایه می‌دهی از آن‌ها طلب کار می‌شوی، می‌گوید بله، بعد می‌فرماید کرایه شتر که بر ذمه آن‌ها می‌آید در دلت علاقه داری که این‌ها چند ساعت بمانند تا اینکه پول تو را بدهند، می‌گوید بله، حضرت می‌فرمایند کسی که دوست بدارد ولو ساعتی آن‌ها باقی باشند از آن‌ها است و کسی که از آن‌ها باشد، وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ. بعد صفوان می‌گوید همه شترهایم را فروختم، فَذَهَبْتُ فَبِعْتُ جَمَالِي عَنْ آخِرِهَا. بعد این خبر به هارون رسید و من را خواست. هارون پرسید چرا این‌ها را فروختی، می‌گوید، أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَإِنَّ الْعُلَمَانَ لَا يَقُونُ بِالْأَعْمَالِ، عذر آوردم که سنم بالا رفته است و بعد هارون می‌گوید هیهات، من می‌دانم چه کسی مشورت داده است و او موسی بن جعفر است و صفوان می‌گوید مَا لِي وَلِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، من را با موسی بن جعفر کاری نیست و هارون می‌گوید که من این را قبول نمی‌کنم و والله اگر این رفاقت و سابقه نبود تو را می‌کشتم.

این هفدهمین و آخرین روایت این باب است. سندش را با اینکه مراجعه کرده بودم یادم رفت. در این محمد بن اسماعیل رازی تردیدی الآن کردم ولی ظاهراً معتبر است.

بررسی دلالت روایت

^۶ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۸۳



اما از نظر دلالت، اینکه دلالت بر حرمت اعانه دارد بحثی نیست. شبهه‌ای که اینجا وجود دارد این است که امام وقتی او را مذمت کرد که چرا این کار را می‌کنی و نباید این کار را نکنی و استدلال و تعلیلی که امام برای این منع کرد، چون این اطلاق هم نیست، موردش کمک به ظالم در یک کار مباح بلکه راجح است (البته مورد در لا تعنهم علی بناء مسجد هم و دو سه روایت بود که اصلاً موردش کار مباح است). پس مورد این روایت اعانه در کار مباح است، مباح به معنای اعم می‌گوییم و اینجا اصلاً راجح است که اکراه جمال در طریق مکّه است.

اما نکته بعد این است که آیا روایت موضوع را همین اعانه قرار می‌دهد یا چیز دیگری است. اینجا شبهه شده است. گفته‌اند تعلیلی در روایت است که موضوع را عوض می‌کند. امام که می‌فرماید اینکه من می‌گویم این کار را انجام نده و شترهایت را به هارون نده، علتش این است که تو طلب کار می‌شوی و آدمی که طلب کسی را دارد دلش می‌خواهد او بماند تا پولش را بدهد، اصل استدلال را امام منتقل می‌کنند به حب بقاء ظالم. در روایات دیگر هم این طور بود. اینکه کسی دوست بدارد که ظالمی باشد حیات و حکومت او ادامه پیدا کند، این حرام است. در روایات دیگر هم داریم. در اینجا حب به بقا آنها منشأ شده است که امام این را حرام کنند. اینجا فرموده است شترها را به آنها نده و کمکشان نکن، برای اینکه تحب بقائهم و من احب بقائهم فهو منهم. آن وقت تعلیل محور اصلی می‌شود، یعنی اعانه در این کار موضوعیت ندارد، حب به بقا موضوعیت دارد. اگر یک وقتی علت محور شد، شتر را به او کرایه داده است و قلباً دوست ندارد آنها زنده بمانند بلکه دعا می‌کند که از بین بروند و اگر پولش را هم ندهند ناراحت نمی‌شود، محبت به بقائشان در وجود او نیست.

علی رغم اینکه به لحاظ اصولی این مطلب تا حد زیادی قابل تأمل هست که حرمت اعانه را در اکراه جمال معلق کردند به محبت بقاء و وقتی علت این شد، محور روایت آن می‌شود، اما در عین حال ممکن است کسی بگوید این با قرینیت سایر روایات علت نیست، بلکه حکمت است. چون اگر بخواهیم علت بگیریم معنایش این است که اعانه را از موضوعیت بیندازیم و بگوییم اعانه موضوع نیست، آنچه موضوع است محبت بقاء آنها است و اعانه را به محبت به بقاء آنها برگردانیم، اما کثرت روایاتی که در آنها اعانه و اعوان الظلمه آمده است و آنها هم اطلاق دارند، ممکن است کمک کند. اگر این روایت را بگیریم معنایش این است که اعانه را از موضوعیت می‌اندازیم و این خیلی بعید است. آن همه روایاتی که در اعوان الظلمه و عون الظالم آمده است از موضوعیت بیفتد، اگر این روایت را به صورت فنی بپذیریم



می‌خواهد بگوید اعانه در صورتی که محبت به بقاء در آن باشد حرام است و لذا اعانه از موضوعیت ساقط می‌شود، ولی ما می‌گوییم با وجود کثرت روایات، نمی‌توانیم بگوییم اعانه از موضوعیت ساقط است.

ما نظرم‌ان این است که یک حالت تفصیلی در اینجا هست. به نظر می‌آید روایت، اعانه در مباحات و غیر محرمات را تفصیل می‌دهد. در اعانه در غیر محرمات این موضوعیت دارد ولی اگر این روایت سندش تمام باشد می‌گوید در مباحات اعانه موضوعیت ندارد. اینجا موضوعیتش با محبت به بقاء است. این احتمال به ذهنمان می‌آید. مهم این است که اینجا امام می‌گوید اینکه شتر به این‌ها کرایه دادی اشکالش این است، چون مستلزم محبت بقاء است. این نکته‌ای است که امام می‌خواهد بفرماید که لا اقل این است که دوست داری آن‌ها تا پرداخت دینشان بقاء داشته باشند. یک شبهه‌ای در این باقی است که تأمل بیشتری بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.